

یا ۵۷۰ مسیحی پسرش المنذر جانشین او شد (۱) وی نیز پادشاهی با اقتدار بود و کمی پس از آغاز سلطنت او قابوس امیر حیره مملکت غسان را استیلا کرد و در جنگی که در گرفت غسانها قشون حیره و قابوس را شکست دادند. بعد ها امپراطور روم ظاهراً بواسطه اختلاف مذهبی با المنذر خصومت پیدا کرده و در پی قتل او بر آمد لهذا وی قریب سه سال بمخالفت بر ضد روم برخاسته و عاصی شد ولی بواسطه حمله عربهای تابع ایران بآن مملکت امپراطور یوستین با المنذر آشتی نمود و در ۵۸۰ مسیحی با دو پسرش به قسطنطنیه رفت و امپراطور تیبریوس (۵۷۸ - ۵۸۲ مسیحی) تاجی باو بخشید در همانسال به حیره هجوم برده آن شهر را آتش زد و سال بعد بواسطه تهمت ارتباط باطنی با ایران از طرف رومیها بحیله گرفتار شده به قسطنطنیه فرستاده شد و بدینجهت پسر وی نعمان با سه برادر دیگر خود بخصومت برخاسته و بیسلاد روم دست اندازی کردند ولی قشون روم آنها را شکست داده نعمان را نیز گرفتار ساخته پیش پدرش بردند و پس از آن پادشاه با اقتداری از غسانیان پیدا نشد بلکه مملکت بامارت‌های متعدد کوچک منقسم شده و بدست امرای مختلف غسانی افتاد چنانکه جسته جسته در تواریخ به اسامی آنها بر میخوریم مانند عمرو غسانی که نابغه شاعر عرب پس از رنجش از نعمان بن المنذر آخرین پادشاه حیره پیش او رفت و جیله بن الایهم سابق الذکر و غیره.

رو بهمرفته قریب ۹ یا ۱۰ امیر غسانی یکی بعد از دیگری در این مملکت حکمرانی کردند ولی مهمترین آنها که همه مملکت را در تصرف داشته و اسمشان در تواریخ ملل مجاور ضبط شده باشد همان چهار نفر مذکور بوده و شکی نیست که قبل و بعد از آنها از آن خاندان امرای دیگر وجود داشته که با یکی تنها و یا چند نفر در چند نقطه در آن واحد امارت ضعیف و محدود و بی سر و صدائی داشته‌اند که اسامی آنها باختلاف از ۹ تا ۳۲ نفر در کتب تاریخ آمده است. ملوک غسانی نصرانی و پیرو مذهب یعقوبی بودند و یکی از اسباب خصومت آنها با مملکت حیره نیز غلبه مذهب نسطوری در حیره بوده است.

ملوک کهنه نیز مانند غسانها و لخمیها اصلاً از یمن بودند و در مرکز عربستان و نجد و یمامه سلطنت داشتند اگرچه از قرن چهارم مسیحی ذکر کننده در مآخذ تاریخی آمده است ولی در واقع مؤسس این سلسله حُجْر بن عَمْرُو معروف به آکِل المِرَار بود که نظر بروایات از یمن بشمال عربستان آمده و از طرف ملوک حمیر بامارت تمام عربهای شمالی

(۱) مآخذ عربی غالباً نعمان را پسر و جانشین بلافصل حارث میدانند

عربستان از نجد و یمامه برقرار شد و در نصف دوم قرن پنجم مسیحی سلطنت کننده را در نجد تأسیس کرد. در ۴۸۰ مسیحی تمام قبایل عرب نجد از جنوب تا شمال در زیر لوای کننده متحد بوده و نفوذ این مملکت تا حدود حیره میرسید پس از وفات حجر پسرش عمرو بامارت رسید ولی میان قبایل عربستان مرکزی اختلاف افتاده و تسلط امیر کننده محدود به قسمت جنوبی نجد گردید پس از وی پسرش حارث بن عمرو که شخص لایق و کافی بود و دوباره قبایل عرب را در زیر لوای خود متحد ساخت. در حدود ۴۹۶ مسیحی بحدود شرقی فلسطین حملاتی کرد و والی رومی بدفع او برخاست. در سال ۵۰۰ باز حملات تجدید شد و عاقبت امپراطور روم آناستازیوس مجبور شد در سنه ۵۰۳ با حارث مزبور صلح کند و بنا بر این او را بسطنت کننده شناخته و همدست خود بر ضد ایران و حیره ساخت و در همان سال در جنگ ایران و روم بر مملکت حیره هجوم کرده و پس از وفات *نعمان بن الأسود* پادشاه حیره در جنگ با رومیها بآن مملکت استیلا یافت و اکثر اراضی آنرا دوسه سال در تصرف خود نگاهداشت. در سنه ۵۰۵ منذر سوم پادشاه حیره (پسر امری القیس و ماء السماء) بسطنت جلوس کرده و بزودی کنندیها را از مملکت خود راند و چون این سلسله در تحت نفوذ و حمایت سلاطین حمیر یعنی تابع *تباعه* یمن بودند ظاهراً پس از افتادن یمن بدست حبشها در سنه ۵۲۵ حارث بن عمرو در پی حامی جدید بر آمده و بقباد پادشاه ایران نزدیکی کرد و چون منذر بن امری القیس پادشاه سابق الذکر لخمی حیره در این اوان بواسطه مخالفتش با مذهب مزدک از طرف قباد معزول شد حارث اظهار تمایل بکیش مزدکی کرده و از طرف دربار ایران بسطنت حیره پذیرفته شده و مملکت حیره و بحرین و یمامه را اندک زمانی در تصرف خود درآورد تا وقتیکه انوشیروان پس از دفع مزدکیان دوباره منذر را بتخت حیره نشاند و وی نظر بیعضی روایات حارث را گرفتار ساخته در سنه ۵۲۹ بقتل رسانید. حجر پسر این حارث آخرین امیر این سلسله بود و از اواخر ایام پدرش کار امارت کننده ضعیف شد و سلطنت حیره بر ضد آنها اقداماتی کرد که باعث انقراض آنها گردید پسر حجر بن حارث امری القیس شاعر معروف عرب نتوانست مملکت از دست رفته پدرش را بدست بیاورد و پس از آنکه بقسطنطنیه رفته و از امپراطور روم که دشمن ملوک حیره بود مددخواست و کامیاب نشد در آنقره (پایتخت حالیه عثمانیها) وفات نمود. ملوک کننده نصرانی بودند.

مملکت بحرین واقع در طول ساحل غربی خلیج فارس که امروز به احسا
 (الاحساء) معروف است قبل از ظهور اسلام مسکن قبائل بنوعبد
 قیس و بنو بکر و جزو قلمرو ایران بود و مخصوصاً در آن اوان و بعد
 از آن یکنفر حاکم ایرانی بنام سیبخت^(۱) در هجر پایتخت آن مملکت مستقر بود. اهالی عمان
 مرگب از قبیلهٔ عربی آزد و ایرانیان بودند.

سواحل غربی

خلیج فارس

گذشته از دول جنوب غربی و شعبه های شمالی آنها و نبطان و تدمریها
 و مستعمرات معینی و سبائی و نبطی و مراکز تمدن دیگری که ذکر شد
 و گذشته از امارت های حیره و غسان و کنده در باقی اراضی عربستان
 عرب های بدوی صحرا نشین در نواحی مختلفه ساکن و سیار بودند که باز هر قسمتی در دایرهٔ
 نفوذ یکی از دول بزرگ سابق الذکر بود و مثلاً از آنجمله در حجاز نفوذ هر دولتی که در
 یمن حکمرانی داشت غالب بود. یهودیهای مهاجر فلسطین یا عرب های یهودی مذهب نیز در
 نواحی مختلف عربستان ساکن بودند.

باقی اراضی

عربستان

حجاز

اسم حجاز در تقسیمات اداری و جغرافیائی امروز بخرطهٔ ساحلی غربی عربستان اطلاق
 میشود که در کنار دریای سرخ از عسیر (در جنوب) تا منتهی الیه خلیج عقبه (در شمال)
 تقریباً بطول هزار و سیصد کیلومتر ممتد شده و عرض آن در پشت ساحل بطرف داخلهٔ
 عربستان تقریباً از ۱۸۰ تا ۲۷۵ کیلومتر است ولی مطابق معنی اصلی کلمه و استعمال قدیم
 آن فقط قسمت جنوبی این خطه و در واقع کمتر از دو ثلث آن حجاز نامیده میشد و قسمت
 شمالی در مشرق حسا و در مغرب بلاد مدین نامیده میشدند.

خرطهٔ حجاز مرگب از دو منطقهٔ طبیعی است که یکی از آنها که در قسمت شرقی واقع است
 کوهستانی (که بعربی نجد گفته میشود) و دیگری غربی و پست و هموار است در طول ساحل
 (که تهامه نامیده میشود) قسمت اخیر تقریباً بکلی بیحاصل و خالی از گیاه و درخت است
 ولی قسمت اول حاصلخیز است. شهرت و آبادی تهامه فقط بواسطهٔ وجود مکه و مدینه میباشد.
 شهر مکه که در جنوب حجاز و نزدیک ساحل واقع است (قریب ۸۳ کیلومتر تادریای

(۱) سیبخت اسم فارسی است که معنی آن اینست سه نجات داد و از این اسم برمیآید که صاحب
 اسم مسیحی بوده است. بختن بضم اول بمعنی نجات دادن فعل قدیم فارسی است که حالا متروک شده است

سرخ) قبل از اسلام نیز مهم‌ترین شهر حجاز بوده. این شهر بواسطه وقوع آن در يك وادی که چاه آب داشت و موقع مستحکمی در میان کوه‌های بلند تشکیل میداد مرکز خوبی برای اعراب شهر نشین ایجاد نموده و مخصوصاً ممکن است از عهد بسیار قدیم منزلگاه قافله‌های تجارتي یمن یا شامات نیز بوده است (۱)

شهر مکه بواسطه تجارت و مراوده اهالی آن با شامات (در قباستان) و با یمن (در زمستان) و بجهت داشتن بتخانه بزرگی که زیارتگاه تمام قبایل اعراب نواحی اطراف بود معمور و ظاهراً مدتها قبل از ظهور اسلام آباد بوده است. بر حسب اوضاع و چگونگی آن عهد وقتی تجارت و معامله در حجاز ممکن بود که امنیتی بواسطه تقید مذهبی موجود باشد و همه قبائل آنرا در مواقع معینی رعایت کنند. لهذا موسم حج را ماهی از ماههای پائیز (۲) که هنگام بدست آمدن محصول است قرار داده و آن ماه را با ماه قبل و بعد آن ماههای صلح مقدس می‌شمردند و جنگ و قتل و غارت و هجوم در آنها حرام و بر خلاف حکم مذهب و هتک حرمت خدایان محسوب میشد. بدینقرار سه ماه مزبور را با امر تجارت و مراودات و امور ایام صلح اشتغال می‌ورزیدند و مخصوصاً در سر راه قبائلی که از هر طرف عازم مکه بودند در مواقع مختلفه ایاب و ذهاب بازار گاههای عمومی بر پا میشد مثلاً در سمت جنوب شرقی سر راه حجاج طائف و نجد و یمن در اوایل ذی القعدة در عکاظ که میان طائف و مکه واقع بود بازاری دائر میشد و همچنین در اواسط یا اواخر آن ماه در مَجَنَه که میان عکاظ و مکه است و در اوایل ذی القعدة در ذوالمجاز که میان مَجَنَه و مکه است. روز نهم ذی الحجّه و دهم آنماه در عرفات و مکه حجّ مذهبی بوده و پس از آن مردم باز بترتیب باو طان خود بر میگشتند. در مکه که همه این قبائل بهم میرسیدند تجارت مهمی میشد و اهل مکه از واردین پذیرائی کرده امتعه خارجه بآنها فروخته و خرما و پوست و غیره از آنها می‌گرفتند.

(۱) بطلمیوس و دیودور از این شهر ذکر میکنند و اوّلی آنرا با اسم «مکورابا» مینامد.

(۲) بواسطه کیسه يك ماه در سه سال از گردش ماهها در فصول بقدر امکان مانع میشدند این عمل را که نسبی مینامیدند از یهودیهای یثرب یاد گرفته بودند که در واقع همان «قیور» بنی اسرائیل بود. نظر به روایات ابتدای این اصلاح دوست سال قبل از اسلام بوده است. در هر سه سالی یکبار سال را ۱۳ ماه می‌گرفتند لکن چون در سه سال بجای ۳۲ روز و ۱۵ ساعت که فرق سال شمسی و قمری میشود فقط ۳۰ روز اضافه میکردند لهذا اگر دوست سال این ترتیب اجرا شده باشد قریب ۱۷۵ روز موقع فصول عوض میشود و شاید بهین جهت موسم حجّ از پائیز تا بهار عقب رفته بوده و در ظهور اسلام در بهار بود. اسامی اشخاصی که اهل خبره اینکار و مأمور کیسه و ضبط حساب سال بودند یکی پس از دیگری بتوالی در روایات عرب آمده است و چون یکی از معاریف آنها قلمس کینانی بوده اغلب همه را با اسم او قلامسه نامیدند.

تجّار خود مگه چنانکه گفته شد بممالک مجاور مخصوصاً شام مسافرت مینمودند و ظاهراً قسّت عمده تجارت و معاملات آنها با شهر نَعْرَه در ساحل بحر الرّوم بود . اهمّیت تجارت با شام از این نکته ظاهر است که در موقع مراجعت کاروان تجارتنی مگه که در سنه دوّم هجرت در بدر مورد حمله مسلمان شد بمیزان صد هزار تومانی اموال داشتند که در آنوقت مبلغ هنگفتی بود .

اقوام عرب
و
انساب آنها

در میان اعراب مسئله نسب اهمّیت عظیمی داشته و دارد . دانستن نسب قبائل و اشخاص فنّ مهمّی در میان آنها بود . نسب شناسان عرب تمام طوائف و قبایل و تیره ها و شاخه های آنها بتفصیل تمام شرح داده و ضبط میکردند و اگر چه نسب نامها کلیّۀ بعد از اسلام ترتیب داده شده و مدوّن گشته است لکن شکی نیست که قسمت عمده آن از محفوظات و روایات سینه بسینه بوده و فقط در درجات بالا تر نسبها مانند تاریخ همه اقوام عالم از يك حدی بیلا مشکوک و تاریک و افسانه آمیز میشود .

بطور کلی نسب شناسان همه اقوام عرب را بدو شجره بزرگ تقسیم میکنند . عربهای جنوبی (از یمن) و عربهای شمالی و اگر چه رساندن نسب طوائف اوّل را به قحطان و تفسیر آن به یقطان (که در تورات نبیره سام بن نوح است بسه واسطه) و نسب قسمت دوّم را به عدنان از احفاد اسمعیل بن ابراهیم نمیتوان حقیقت تاریخی فرض کرد اما با وجود این شکی نیست که این تقسیم اساساً صحیح و عربهای یمن (یا قحطانی) از يك شجره یا يك شاخه اصلی و عربهای شمالی (یا عدنانی) از شجره یا شاخه دیگری هستند .

نظر بر روایات قدیمه عرب عربهای یمن اعمّ از حمیریها و سبائیها و معینیها و قتبائیها و حضرموتیها که نخته قاپو بودند و عربهای بدوی آن مملکت که به بنو کهلان معروف هستند عرب اصلی بوده اند (عرب عاربه) و همچنین است طوائف و اقوام منقرض شده عاد و ثمود و طّسم و جدیس و عمّلاق (جمع = عمالقه) که فقط اسم آنها در افواه مانده (عرب بائده) . لکن عربهای شمالی (عدنانی) عرب مستعربه بودند یعنی اصلاً از نژاد عرب نبودند و در عرب مستهلك شده اند . و ظاهراً اغلب اینها و خصوصاً اهالی حجاز در قرون خیلی قدیم از حدود سوریه بدانجا مهاجرت کرده بودند .

از اعراب یمن در ادوار قدیمه و ازمنه مختلفه دسته های مهاجر زیادی بطرف شمال

کوچیده و در نقاط مختلفه سکنی گزیده اند مانند غسانیها و لخمیها و کندیها و مانند قبایل طی که از عهد قبل از مسیح در نجد (عربستان مرکزی) در دامنه کوههای معروف آجا و سلمی برقرار شده بود و قبایل شمر حالیّه از نسل آنها هستند و مانند قبایل عامله و جذام که در فلسطین مستقر شده بودند و آزد که در عمان قرار گرفته و تنوخ که در حیره مقرر گزیدند و خزاعه که مدتها قبل از اسلام در مکه تسلط پیدا نموده بودند و قبایل بنو جرهم که بنا بر روایات اسمعیل پسر حضرت ابراهیم در مکه با آنها وصلت کرد و اوس و خزرج در مدینه و بسیاری از قبایل دیگر عرب در حوالی مکه و سوریه و عراق و غیره . این طوائف همگی قبل از ظهور اسلام از یمن بسمت شمال مهاجرت نموده اند و این مهاجرتهای کلی (که ظاهراً اغلب در قرن دوم مسیحی و بعد از آن واقع شده) شاید بیشتر در اثر انحطاط رونق مملکت سبا و خرابی معموره ممالک متمدنه آن خطه بواسطه انتقال راه تجارت بسوی دریا و تخریبات کلی رومیها در حمله سابق الذکر آنها بوقوع آمده باشد و نیز ممکنست شکستن سد مأرب که از عوامل مهم آبادی مملکت سبا بود در قرن دوم یا سوم مسیحی وسیل معروف عرم که در نتیجه این انهدام اراضی یمن را فرا گرفت چنانکه روایات عرب ذکر میکنند دخالت مهمی در این مهاجرتها داشته باشد . علاوه بر اینها اصلاً از عهد قدیم بواسطه اقتضای طبیعت زمین یمن و آبادی و افزایش نفوس از گاهی بگاهی مهاجرتهای کلی بماورای دریا (حبشستان) از یکطرف و ممالک شمالی (حجاز و نجد و عمان و شام و عراق و فلسطین) چنانکه در فوق هم ذکر شد جاری بوده است .

عربهای شمالی (و باصطلاح معروف اسمعیلی) را گاهی عدنانی با اسم جدّ اعلاّی آنها بر حسب روایات داستانی عرب و گاهی معدّی به نسبت به معدّ بن عدنان و گاهی نزاری نسبت به نزار بن معدّ بن عدنان مینامند . قبایل نزاری هم بچندین قسمت منقسم میشدند که دو قسمت مهم و بزرگ آنها به ربیع و مضر معروف هستند . از قبایل مضر یکی بنو کینانه بود که در سمت جنوب غربی مکه و دیگر هذیلها که در شمال شرقی آن شهر سکنی داشتند .

یکی از بطون کثیره کنانیه طایفه قریش بود که ابتدا یکی از طوائف

قریش

کوچک و فقیر بیقدر و اعتبار جنوب حجاز بود و نسب خود را به

نضر بن کینانه میرسایندند . مطابق روایات عرب در يك قرن یا بیشتر قبل از ولادت حضرت

رسول (۱) یکی از افراد قبیله قریش موسوم به قُصَیِّ بنِ کِلَاب که مردی لایق و دلیر و مدبر و عاقل و نابغه بود سالار و پیشوای قبیله قریش شد و باین سودا افتاد که ریاست مکه و خانه کعبه را که مدار و مرکز زندگی و سیاست شهر بود بدست آن قبیله بیاورد و یا بقول روایات عرب بآن قبیله باز گرداند (۲) قریش در تحت اداره قُصَیِّ باین مقصود نایل شده و ریاست مکه را از خُزاعیها که اصلاً از عرب یمن بودند گرفته و اداره امور کعبه و حج را که حکم امارت و سروری سیاسی و مذهبی مغرب عربستان را داشت بدست گرفتند. از این تاریخ طایفه قریش اشراف عرب حجاز شمرده شدند و مرکز شهر (بطحاء) در دست آنها بوده و بواسطه تولیت کعبه که مرکز مقدس ملی و قبله حجّاج عرب بود نفوذ و اعتبار مخصوصی پیدا کردند.

کعبه بتخانه بزرگی بود که بتهای معروف قبایل عرب در آن قرار داشت
کعبه
برپا شدن این معبد در شهر مکه بیشتر ممکنست در اثر چاه معروف زمزم
بوده باشد و عمده سبب قدس این خانه بواسطه سنگ سیاه معروف (الحجر الاسود) بوده است
کعبه مدتها قبل از اسلام وجود داشته و ظاهراً در ابتدای تاریخ مسیحی این بنا موجود بوده
است. نه تنها قبایل بت پرست بلکه ظاهراً قبایل نصاری عرب نیز از هر سوی برای زیارت، بمکه
میآمدند و نظر بروایات ۳۶۰ بت که ظاهراً بتهای بسیاری از قبایل عرب هم جزو آنها بود
در کعبه قرار داشت و در آن میان هُبَل بت بزرگ مکه و اللات و منات و عُزَیْ معروف هستند

شهر مکه بواسطه وجود کعبه و حجّ عمومی قبایل اطراف از حدود یمن
مکه
و نجد تا شمال حجاز در ذی الحجّه و بازارهای عمومی عرض راه حجّاج که
چنانکه ذکر شد از اوّل ذی القعدة تا آخر محرم (یعنی سه ماه حرام) حوزه مکه را مرکز تجارت و
مبادلات تجارنی و مراوده اجتماعی و ادبی قرار میدادند و نیز اقامه عمره در ماههای دیگر مخصوصاً در
ماه رجب که باز ظاهر ابهمین جهت ماه حرام شده بود (۳) اهمیتی پیدا کرده بود و این حجّ و عمره بر

(۱) چون قصی جد پنجم حضرت رسول بوده لهذا میتوان زمان او را یکقرن و نیم قبل از آنحضرت فرض کرد.
(۲) چون نظر بروایات کعبه را ابتدا حضرت ابراهیم بنا کرده و تولیت آن در دست اولاد اسمعیل
بوده تا جرهمیها از یمن بدانجا آمده و از دست بنی اسمعیل گرفتند و بعد از مدتی قبیله خزاعه باز از مهاجرین
یمن بر آنجا غلبه یافته و متولی شدند لهذا چون قریش نسب خود را با اولاد اسمعیل میرسانیدند در واقع تسلط
خود را بکعبه استرداد حق قدیم موروثی بقلم دادند.

(۳) چنانکه اشاره شد کیسه کردن کسر سال در میان عرب ظاهراً چون دقیق نبوده نتیجه کامل
و مطلوب نینداد زیرا در صورتیکه ماه ذی الحجّه ابتدا در یائیز بوده در اوائل ظهور اسلام در بهار می افتاد
و شاید در ابتداء رجب هم در موسم تجارت بهار بوده و بتدریج به یائیز رسیده بود لیر حال این دو موسم اوّل
بهار و ماه های یائیز که فصل تجارت بودند بهمین جهت حرام قرار داده شدند.

گرمی رونق بازار تجارتنی و عبادات مذهبی در آن شهر میافزود و در واقع موسم عمومی زیارت مکه وسیله خوبی بدست اشراف و تجار مکه میداد که امتعه‌ای را که کاروانهای تجارتنی آنها در تابستان از شام و در زمستان از یمن آورده بودند در پائیز و بهار در ماه های حرام بفروشند.

تولیت کعبه که حکم شرافت و سروری بزرگی در مکه داشت نظر بر روایات
 قریش
 و
 ریاست مکه
 ابتدا با قبیلۀ جرهم از طوایف عرب بائده (منقرضه) یمنی و قحطانی
 الاصل بود که وصلت حضرت اسمعیل با آنها معروف است. بعد هاقبایل
 خزاعه که باز از مهاجرین یمن و قحطانی الاصل بودند بنحاک مکه رسیده و در آنجا مقام گزیدند
 پس از چندی با جرهمیها منازعه کرده و غالب آمدند و ریاست مکه و تولیت کعبه را بدست
 آوردند و در دست آن قبیله بود تا آنکه قصی چنانکه ذکر شد بر خزاعه غالب شده و قریش
 را متولی کعبه و در واقع کدخدایان مکه گردانید.

قصی بن کلاب تشکیلات جدید و منظمی در امور کعبه و حج ایجاد کرد و در واقع
 ریاست قریش و امارت مکه و تولیت کعبه را یکجا در دست خود گرفته و همه را در یک
 مقام و یک شخص تمرکز داد. وی کلیۀ بطون قریش یا بنو نضر را که متفرق بودند جمع آوری
 کرده و متحد گردانید و برای اداره امور کشوری و لشکری بخصوص اجرای آئین ها و رسوم
 قومی و مذهبی در جوار کعبه مرکزی با اسم دار الندوه بر پا کرده و کعبه را از نوبنا نمود
 و چون خود او نظر بر روایات هنگام طفولیت در حدود شامات نزدیک بتمدن نبطی ها و غسانیها
 و رومیها و عبرانیها نشو و نما یافته بود ترتیبات اداری او در حجاز تازکی داشت. مشارالیه
 پنج اداره یا منصب ایجاد کرد مانند رفادت (پذیرائی حججاج) و سقایت و حاجبی کعبه و
 سرداری و غیره و نیز مالیاتی بر قریش وضع کرد که عمده صرف پذیرائی حججاج میشد.

بعد از وفات قصی شرافت و سروری بچهار پسر او رسید و ریاست کل و اداره امور
 بدست بزرگترین آنها عبد الدار بود. بعد ها بواسطه نزاعی که میان اولاد عبد الدار و اولاد
 برادر او عبد مناف بوجود آمد مناصب سابق الذکر میان این دو تیره تقسیم شد. رئیس اولاد
 عبد مناف هاشم بود و وقتیکه هاشم در شهر غزه از بنادر سوریه وفات کرد پسرش عبد المطلب
 کوچک بود و در مدینه (یثرب) بزرگ شد و بعد پیش اعمام خود بمکه آمده و عاقبت
 رئیس قبیلۀ قریش گردید. در زمان او ابرهه فرمانفرمای حبشی یمن بمکه حمله آورد تا

خانه کعبه را خراب کند (۱) و عبدالمطلب پیش او رفته مذاکرانی کرد که در تواریخ اسلام شرح داده شده است.

عبدالمطلب ده پسر داشت که یکی از آنها عبدالله پدر حضرت رسول بود. عبدالله در حیات عبدالمطلب وفات کرد و حضرت رسول در تحت مراقبت عبدالمطلب بزرگ شد. نظر بروایات وی در طفولیت با مصاحبت جدّ خود سفری بشام کرد و بعد از وفات جدّش نیز که در تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب زندگی میکرد با سرمایه زن بیوه و متمولی برای تجارت شام مسافرت میکرد. بعدها در سن ۲۵ سالگی با همان زن که خدیجه نام داشت ازدواج نموده و چندین اولاد از او پیدا کرد. در حدود چهل سالگی شروع بدعوت مردم بدین جدید و پرستش خدای یگانه و نامرئی باللهم رحمن و الله نمود و این اعلان رسالت را بعثت مینامند. دین عرب مکه چنانکه اشاره شد اصلاً ستاره پرستی و رب التّوع پرستی و بظاهر بت پرستی بود و بتهای سنگی (که بعضی از آنها از شهابهای آسمانی بود) و درختی آنها نشانه خدایان آسمانی و ماه و آفتاب و ستاره ها و قوس و قزح و مرگ و غیره بود و دّ که مظهر ماه و بزرگترین خدایان بود (وحتی معینی ها و سبائیه هم آنها پرستش میکردند) و هبل که خدای بزرگ مکه و معبود همه شمال عربستان بود و بعّل که از خدایان ملل سامی شمال بود و اللات و منات و العزی که هر سه خدای مؤث بوده و اوّلی در تمام عربستان معروف و معبود بود و مخصوصاً در طائف و دوّمی خدای مرگ بود و سوّمی رقیب و دّ و اللات بود و نیز سواع و یعوق و یغوث و نصر و غیره که این دو ربّ التّوع آخری جزو خدایان سبائیه نیز بودند. مخصوصاً ماه را بزرگترین خدایان دانسته و و دّ را رمز او و باقی را رمز زهره و مریخ و زحل و منازل قمر و آسمان و ستارگان ثابت قرار داده بودند. علاوه بر این خدایان يك خدای بزرگ و نامرئی را نیز که بالاتر از همه دیگران بود باسم الله معتقد بودند و نیز اجرام نهانی دیگری را باسم جنّ میپرستیدند و برحسب بعضی روایات ۳۶۰ بت برای ۳۶۰ جنّ داشتند این دین که در واقع

دین قدیم
اعراب

(۱) تاریخ این حمله که معروف بهام الفیل است و بر حسب اکثر روایات تولد حضرت رسول نیز در آن سال واقع شده بتحقیق معلوم نیست. غالب تواریخ قدیمه مسلمین تولد حضرت را در سال ۴۲ سلطنت نوشیروان یعنی ۵۷۲ مسیحی ذکر میکنند و ظاهراً يك یا دو سال قبل از این تاریخ وقوع یافته است لکن چون ابرهه پس از عودت از مکه زنده بوده و پس از وفات او پسرش یکسوم و بعد از آن پسر دیگرش مسروق حکومت کرده و در زمان این آخری قشون ایران یمن را گرفت و این واقعه در سنه ۵۷۰ مسیحی یا اندکی بعد از آن بوده لهذا حمله ابرهه بنگه باید مدتی قبل از آن تاریخ بوده باشد.

با کم و بیش اختلاف دین تمام شبه جزیره عربستان بود و تشابه نام بلکه وحدت منشاء با ادیان سامی قدیم و معتقدات اقوام بابل و آسور و فنیقیان و عبرانیان و غیره هم داشت از دو سه قرن پیش از اسلام بواسطه نفوذ ادیان عالیه در نتیجه تأثیر مجاورت با ملل متمدنه تا حدی تکامل یافته بود یعنی عربهای بت پرست بواسطه مجاورت با روم و حبشه مسیحی در شامات و یمن و با ایران زردشتی در عراق و بحرین (ساحل خلیج فارس) و بعدها در یمن و مخالطه با اعراب یهودی مذهب حمیر و مسیحی مذهب نجران (در یمن) و غسانیها و کندیهای مسیحی در شامات و مهاجرین یهود ساکن در نقاط مختلفه عربستان و مخصوصاً در یثرب (مدینه) و جنوب فرات یعنی قلمرو ملوک حمیر با ادیان ملل متمدن آشنا شده بودند.

ابتدای حضرت رسول صلعم پس از یکسال از نزول که مقدمه بعثت و وحی بود
 بنیت شروع بدعوت سرتی کرده و سه سال در خفا نزدیکان خود را بدین خویش
 که ترک اصنام و عبادت رحمن (اسم معروف خداوند پیش یهودیهای عربستان) و الله (اسم خدای نامرئی نزد اهالی مکه) بود دعوت میکرد و چون عقیده رساندن نسب عرب عدنانی با اسمعیل و ابراهیم در میان اهل مکه معروف بوده لهذا حضرت رسول دین جدید را دین ابراهیم و الله را خدای ابراهیم و اسمعیل خوانده و عربها چنین توضیح کرد که در واقع دین جدید خارجی مانند یهودیت و نصرانیت نیاورده بلکه دین قدیم ملی را که تحریف شده بود اعاده و رونق میدهد و بدعت بت پرستی را که بعد پیدا شده و خانه ای را که ابراهیم برای خدای خود ساخته بتخانه قرار داده است از میان بر میدارد یعنی در حقیقت کیش نیاکان قدیم و با عظمت عرب را باز میگرداند

سیرت حضرت رسول اکرم

حضرت محمد که مؤسس دین اسلام است پسر عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب است که مختصری از نسب و حالات اسلاف و اجداد او در صفحات قبل مذکور شد. از گذارش اجداد و منسوبین او علاوه بر آنچه گذشت چند فقره نیز که خالی از اهمیت نیست ذیلاً ذکر میشود:

هاشم که رئیس اولاد عبد مناف بود و منصب سقایت و پذیرائی حجاج را داشت مورد حسد برادر زاده خود اُمیة بن عبد شمس شد و امیة خواست مقام او را حائز شود عاقبت کار بمحاکمه و تعیین حکم کشید بشرط آنکه هر کدام از طرفین که محکوم شد ۵۰ شتر داده و ده سال از مکه خارج شود. امیة محکوم شد و از مکه بشام رفت و این

اولین عداوتی بود که میان این دو خانواده افتاد و بعد ها تقار دائمی در میانه ماند. هاشم در جوانی در غزه مرد و برادرش مُطلب جانشین او گردید. پسر هاشم که از زنی از اهل یثرب بود در مدینه بزرگ شده و بعد عموی او مُطلب او را بمکه آورد و به عبدالمطلب معروف شد و پس از وفات مُطلب ریاست مکه و مناصب پدرش هاشم باو رسید. وی چاه زمزم را که مدت‌ها مفقود الاثر شده بود پیدا کرده و در آورد و در قشون کشی ابرهه حبشی بمکه نیز بسمت شیخ مکه با وی مذاکرانی نمود. عبدالمطلب ده پسر داشت و کوچکترین آنها عبدالله بود. عبدالمطلب نذر کرده بود اگر ده پسر پیدا کند و بحدّ رشد برسند یکی را جلو کعبه قربانی خدایان کند و چون این شرط برای او حاصل شد ناچار از وفای نذر شد و پیش هبل بت بزرگ رفته و در آنجا قرعه بنام اولاد خود کشیده این قرعه بنام عبدالله درآمد ولی عبدالمطلب با اشاره کاهنی قرعه را در میان اولاد خود و ده شتر تجدید کرد باز قرعه به عبدالله افتاد و باز با اضافه ده شتر دیگر تجدید و این عمل را ده بار تکرار کرد تا عاقبت قرعه به شتر افتاد و عبدالله سالم ماند. عبدالله با زنی موسوم به آمنه دختر وهب ازدواج کرد و در همان سال اول ازدواج حضرت رسول تولد یافت تاریخ تولد آنحضرت بتحقیق معلوم نیست ولی اکثر روایات آنرا در سال ۴۲ سلطنت انوشیروان دانسته اند که مقارن سنه ۵۷۲ مسیحی میشود و چون اختلاف در عمر آن حضرت میان شصت و شصت و سه و شصت و پنج بوده لهذا بظن غالب در میان ۵۶۷ و ۵۷۲ مسیحی تولد یافته است. عبدالله پس از ازدواج سفری بشام کرد و در عودت از آنجا در مدینه مریض شده و وفات کرد در موقعیکه حضرت رسول هنوز متولد نشده یا تازه قدم بدنیا گذاشته بود. مادر آنحضرت نیز پس از شش سال از تولدش وفات کرد و جدش عبدالمطلب هم که سر پرست او بود در هشت سالگی آن حضرت وفات نمود. لهذا پرورش و مواظبت ایشان بعهده عموی آنحضرت عبد مناف معروف به ابوطالب موکول شد. پدر آنحضرت بسیار فقیر بود و چیزی معتد به بارث نگذاشت. طفل ارجمند را پس از تولد بدایه دادند و در بادیه پرورش یافت. در شش سالگی با مادرش بمدینه رفت ولی چون مادرش آنجا یا در عودت وفات کرد بچه را بمکه آوردند. در نه سالگی وی ابوطالب سفری بشام کرد و حضرت رسول را نیز همراه برد و در آن سفر تا بصری رفتند. قصه ملاقات راهبی نصرانی بنام سِرْجِیوس یا جرجیوس و لقب یحیرا با وی در این سفر در روایات با شرح و بسط ذکر شده چون ابوطالب فقیر بود

حضرت محمد بایستی در طفولیت برای کمک زندگی خانواده کار بکنند و لهذا برای کوسفندان متمولین شبانی و میوه از درختها جمع میکرد. بعد ها ابوطالب را در جنگ با طائفیها همراهی کرد و همچنین در سایر سفرهای تجارتی ابوطالب بشام و قتیکه حضرت بسن جوانی رسید در خدمت تجارتی زنی بیوه خدیجه نام داخل شده و در صورتیکه تا آنوقت بساربانان شترها و پاسبانی قافله در سفرها میدرخانست حالا خود با سرمایه خدیجه سفرهای تجارتی ظاهرأ بیمن و شام می کرد و در سن ۲۵ سالگی خدیجه که ۴۰ سال داشت بآنحضرت تمایل پیدا کرده و در نتیجه با او ازدواج و شش بچه از او پیدا کرد. در سن سی و پنجسالگی آنحضرت قریش کعبه را خراب کرده و از نو بنا کردند. مصالح لازم را از يك کشتی شکسته رومی که بساحل دریا افتاده بدست آوردند و يك نجار مصری که در مکه بود ساختن در و سقف و غیره را بعهده گرفت پس از آنکه کار بنا پیش رفت در سر گذاشتن سنگ پایه یا حجراسود نزاع کردند و هر قبیله میخواست افتخار این کار نصیب او بشود تا عاقبت باینطریق صلح کردند که اولین کسی که از در در آید بحکم او راضی شوند و در این میان حضرت رسول که در آنوقت معروف بمحمد امین بود وارد شد و رأی داد که سنگ را در يك قماشی گذاشته و هر يك از بزرگان قبایل بیکطرف آن چسبیدند و چون نزدیک آوردند او خود سنگ را برداشته بمحل آن گذاشت و از این حیث شهرت و اعتباری پیدا کرد. بحضور آنحضرت قبل از بعثت در بازارگاه عکاظ هم اغلب اشاره شده است.

در چهل سالگی بحضرت رسول وحی آمد و برای ابلاغ رسالت بقوم خود مأمور یا مبعوث شد (مطابق با سنه ۶۱۰ مسیحی). ابتداء خدیجه و علی و ابوبکر و بلال حبشی و ابوذر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و زید بن حارثه و چندین نفر از مشاهیر اصحاب در خفا ایمان آوردند و پس از آن بتدریج در نشر اسلام کوشیدند و مخصوصاً ابوبکر اهتمام زیادی در نشر دعوت در خفا نمود. بتدریج ولی با زحمت و مجاهدت عدّه ایمان آوردندگان زیاد شد و قریب چهل نفر یا بیشتر در حوزه سړی مؤمنین در آمدند.

در این اوقات اجتماعات مؤمنین برای نماز و مذاکرات سړی بود گاهی در کوه و گاهی در خانه یکی از اصحاب گرد میآمدند. پس از سه یا چهار سال دعوت سړی چون کم کم مطلب فاش شده و انتشار میگرفت حضرت رسول رسالت خود را اعلان و آشکار ساخت (۶۱۳ مسیحی) و کم کم جمعی معتدبه بدین جدید گرویدند مخصوصاً علاوه بر بعضی از

اشخاص مهم که ذکر شد بسیاری از فقراء مکه و غلامان داخل حوزه اسلام شدند . این فقره باعث خصومت و غیظ مردم مکه با او و یارانش شده و آنها را دنبال کردند . چون ابوطالب عموی آنحضرت او را حمایت میکرد قریش از ترس اینکه در صورت قتل آنحضرت طایفه او بخنونخواهی برخیزند و در مکه خونریزی شود از صدمه جانی زدن با آنحضرت مجبوراً خودداری نموده ولی بابوطالب اصرار و تهدید میکردند که او را از مخالفت با دین قوم خود بازدارد . ابوطالب دست از حمایت و پشتیبانی برادر زاده خود برنداشت و مردم مکه به آزار و شکنجه مسلمینی که حامی نداشتند پرداختند . این آزار بقدری شدید شد که یکسال بعد از اعلام علی رسالت (۶۱۴ مسیحی) حضرت رسول ناچار آن جماعتی را که بیشتر در معرض زجر و ظلم بودند امر بمهاجرت داد و فرمود بزمین حبشه بروند که پادشاه آنجا مسیحی و موحد است . لهذا قریب ۱۵ نفر از مرد و زن که میان آنها عثمان داماد پیغمبر با دختر آنحضرت و زبیر و عبدالرحمن بن عوف از راه بندر شعیبه (که بندری نزدیک جدّه بود) و دریای سرخ بمملکت حبشه رفتند ولی پس از سه ماه چون خبر رسید که آشتی میان کفار قریش و مسلمین شده بعضی از آنان و از جمله عثمان باز بمکه برگشتند ولی همینکه بمکه نزدیک شدند فهمیدند که روابط اهل مکه با مسلمین باز بسیار بد شده و ناچار نهانی يك يك پیش آشنایان و خویشاوندان خود در مکه آمدند . طولی نکشید که شدت آزار مخالفین دوباره جمعی از مسلمین را مجبور بمهاجرت حبشه کرد و این بار رو بهمرفته قریب صد نفر از مرد و زن بآنمملکت پناه بردند و چون در آنجا امنیت و راحت یافتند بزرگان مکه مشوش شده و عمرو بن العاص را با یکی دیگر و مقداری هدایا بسفارت بدربار حبش فرستاده تسلیم مهاجرین را خواستار شدند . حضرت رسول نیز عموزاده خود جعفر بن ابیطالب را بآنجا فرستاد که اقداماتی برای جلوگیری از پیشرفت مقصود مخالفین نماید و در نتیجه پادشاه حبشه از حمایت مهاجرین دست برداشت و مخالفین ناکامیاب برگشتند (۱) . در این اثناء مخالفین در مکه بانواع مختلف حضرت رسول را زحمت میدادند تا آنکه حمزه عموی آنحضرت بیاری او برخاست و مسلمان شد و از این راه اسلام قوت گرفت و اندکی بعد از آن عمر بن الخطاب که مردی با قدرت و کفایت و استوار بود ایمان آورد و بایمان او کار اسلام بیش از اندازه استحکام گرفت و از آن تاریخ هم مسلمین جری تر شده و در جلو کعبه نماز کردند و هم مخالفین آشفته تر گردیده بر شدت معامله افزودند و چون دستشان بر مسلمین مکه که دارای قبیله و حامی

(۱) بعضی از این مهاجرین تا سنه ۶ هجرت در حبشه ماندند و در آن تاریخ حضرت رسول کسی فرستاده و آنها را آوردند

بودند از بیم خونخواهی نرسید و از تسلط بضعفای مسلمین هم که در حبشه بودند بواسطه حمایت پادشاه حبشستان عاجز ماندند و از طرف دیگر انتشار روز بروز اسلام را در میان همشهریان و قبایل عرب دیدند از شدت غیظ دور هم گرد آمده عهدنامه‌ای بین خود نوشته و تمام قبایل عهد کردند که هرگونه روابط اجتماعی خود را از بنی هاشم و بنی مطلب که خویشان پیغمبر و حامی او بودند و بهیچ نوع مذاکره و محتاجه و اصرار دست از حمایت او بر نمیداشتند قطع کنند و با افراد آن خانواده وصلت نکرده و داد و ستد نمایند و این عهدنامه را بر دیوار کعبه آویختند (در حدود ۶۱۷ مسیحی) در نتیجه اجرای کامل این قرار داد عرصه بر اولاد عبد مناف بقدری تنگ شد که همه (بجز ابولهب عموی پیغمبر که دشمن او بود) در دره کوه ابوقیس درکنار شرقی شهر بیرون دروازه که ابوطالب در آنجا می نشست نزدیک هم دیگر مسکن گرفته و از سایر مردم منقطع شدند و بواسطه عدم امکان داد و ستد با مردم فقر و ضرورت در آنها شدت گرفته و اوضاع بغایت سخت شد بحدیکه حتی مراوده با شهر و اطراف آن هم جز در ماههای حرام مشکل بود. این اوضاع بیشتر از دو سال دوام داشت ولی باوجود زحمت فوق العاده که میدیدند خاندان عبدمناف از حمایت پیغمبر بواسطه تعصب خانوادگی دست برداشتند. عاقبت بعضی خویشاوندان افراد این خانواده از طوایف دیگر که قرابت از طرف مادر و دختر با آنها داشتند بمخالفت با قرارداد برخاسته و در نسخ آن کوشیدند و پس از دو یا سه سال از تاریخ تحریر آن نسخ شد (در حدود ۶۱۹ مسیحی) اندکی بعد در همانسال خدیجه زن باوفا و محبوب پیغمبر وفات کرد و بفاصله چند روز عموی او ابوطالب نیز از دنیا رفت و باینجهت حضرت زاید الوصف معزونی و ملول و بیگس شد و چون از هدایت یافتن مخالفین از اهل مکه بکلی نومید شده و موقع خود او نیز پس از سختیهای ایام قهر و قطع روابط و بعد از وفات حامی بزرگ خود ضعیف و باریک شده بود ظاهراً دیگر ناموقع هجرت بمدینه اقدام بدعوت خود اهل مکه نمود و هم خود را به پیدا کردن انصاری در خارج مصروف داشت و چون مکه امنیتی هم نداشت پنهانی با غلام و پسر خوانده خود زید بطائف رفت تا بلکه در آنجا بتواند برای خود یارانی پیدا کند. طائف شهر با ثروت و خرم و معموری است در ۴ فرسخی جنوب مکه و یکی از ایستگاههای خط تجارتی یمن و سوریه بود. اهل این شهر هم همان عقاید دینی مکیها را با کم و بیش اختلاف داشتند و مخصوصاً الهه العزری و منات را پرستش می کردند و اغلب با اهل مکه روابط تجارتی و قرابتی داشته و مکیها نیز در آنجا اراضی

داشتند. اهل طائف و مخصوصاً بزرگان آنجا از قبیلهٔ ثقیف بودند و حضرت رسول از آنها باری طلبید بدبختانه بشتت و خشونت رد کردند و حتی تقاضای آخری آنحضرت را در اینکه اقلأً آمدن او را بطائف افشا نکنند نیز نپذیرفته عاّمه را بر او شورانیدند. این جمع جاهل غوغا نموده و بآنحضرت هجوم آورده و سنگسارش کردند و آنحضرت با زید از شهر فرار کرده و در خارج شهر مجروح و خسته و ناتوان بیاغی رسید و پس از آنکه به حال آمدند سرّاً بطرف مکه روان شدند لکن قبل از ورود بمکه حضرت رسول در کوه حراء در يك فرسخی شمال شرقی مکه پنهانی توقف نموده پیغامی بعضی از بزرگان مکه داد و حمایت آنها را خواست و آنها رد کردند تا عاقبت یکی از آنها قبول کرد که آن حضرت را پناه دهد و حمایت کند و باینطریق پیغمبر دو باره وارد مکه شد.

حضرت رسول حالا در مکه در حمایت حامی جدید خود **مُطِیمِ بْنِ عَدِی** تا حدّی ساکت نشست و منتظر موسم حج آنسال (سنه ۶۲۰ مسیحی) شد که در آنوقت با امانت آن موسم در میان حجاج خارجی از قبایل عرب در نشر دعوت و کسب یاران تازه اقدام نماید.

شهر یثرب که دوّمین آبادی معتبر حجاز بود و در قریب ۶۲ فرسخی شمال شرقی مکه و در ۳۳ فرسخی ^{۳۰}ینبع بندر حجاز در ساحل دریای سرخ در ۲۵ درجه عرض شمالی واقع است از زمان قدیم موجود و معمور بوده و بطلمیوس آنرا در پنج قرن پیش از هجرت ذکر کرده است. این شهر در واحه ای واقع شده و مرکز محصول زراعتی است و لهذا مردم آنجا بر خلاف مکیها که فقط بتجارت زندگی میکردند بزراعت و عمل آوردن خرما و سایر محصولات مشغول بودند. این نقطه نظر بداستانهای عرب ابتداء مسکن قومی از عمالقه بود و حضرت موسی لشکری بر سر آنها فرستاده آنها را نابود نمود و بنی اسرائیل در جای آنها مقام کردند. در ازمنه تاریخی این شهر در دست یهود بود و سکنه آن اغلب از اینقوم بودند و در آنجا حکومت داشتند (۱). در موقع مهاجرتهای یمنیها بشمال دو قبیلهٔ یمنی **اوس** و **خزرج** به یثرب فرود آمده و در زیر حکومت یهود زندگی کرده باج گذار آنها بودند ضمناً یثرب و تهامه در مغرب آن تابع مرزبان ایرانی بود که در زاره در بحرین می نشست و از این نقاط نیز خراج میگرفت. کم کم اوس و خزرج بر یثرب تسلط یافته اکثر یهود را از آنجا اخراج

ارتباط با

اهل مدینه

(۱) ظاهراً در نتیجهٔ جنگهای روم با فلسطین در قرن اول مسیحی بآنجا مهاجرت کرده بودند.

نمودند و این یهودیها بهمجنسان خود در نقاط شمالی یثرب مانند خیبر و فدک ملحق شدند لکن با وجود این در خود یثرب و حوالی آن جماعتی از آنها ماندند مانند نضیر و قریظله، و قینقاع .

قبایل اوس و خزرج در مدینه با نفوذترین مردم آنجا بودند ولی بزودی میان این دو قبیله خصومت پیدا شده و جنگ در گرفت و خونریزی شدیدی در میان آنها اتفاق افتاد بطوریکه روزگار دراز دائماً دشمن مانده و از گاهی بگاهی بهمدیگر ریخته و جنگها کردند که در داستانهای پیام العرب معروف و مشروح است و مخصوصاً از ۵۸۳ مسیحی نزاعی در میان آنها برخاست که تا هجرت حضرت رسول دوام داشت . در این جنگها یهود مدینه بیطرف بودند ولی عاقبت بسبب وقایعی که اتفاق افتاد مجبور شدند با اوس متحد شده و با خزرجیها جنگ کنند (سنه ۶۱۵ مسیحی) و آنها را مغلوب ساختند لکن خزرجیها باز در شهر مستقر و دارای نفوذ بودند . ظاهراً هر دو قبیله از طول خصومت و کثرت جنگها خسته شده و بستوه آمده بودند و در پی حکمرانی از خارج بودند که زمام امور را بدست گرفته صلح و سکون برقرار کند . حضرت رسول از اوّل نشر دعوت خود در موسم حجّ دین خود را بر قبایل عرضه و آنها را دعوت بآن دین میکرد . در یکی از موسمها آنحضرت بجمعی از قبیلۀ خزرج رسید و بآنها اسلام عرضه کرد و هفت نفر از آنان ایمان آوردند و بمدینه برگشته بدعوت مردم پرداختند و اظهار امیدواری کردند بر اینکه تبعیت حضرت رسول باعث رفع کینه و جنگ از میان آنها شده و کلیۀ آنها را جمع نماید . ظاهراً تأثیر عقاید یهود در عرب مدینه هم آنها را برای قبول توحید مهیّاتر ساخته بود . در سال بعد که ظاهراً همانسال وفات خدیجه و ابوطالب و سفر حضرت رسول بطائف و عودتش از آنجا بود (۶۲۰ مسیحی) دوازده نفر از اهل یثرب از هر دو قبیله اوس و خزرج در موسم حجّ بمکه آمدند و بآنحضرت در عقبه که تپه و تنگه ایست در میان منی و مکه نهانی ملاقات و بیعت کردند و بهمراهی با آنحضرت قول دادند و این بیعت را بیعت عقبه اول مینامند لکن این اندازه کافی نبود و بایستی عهد محکمتری از طرف قبایل یثرب داده شود که آنحضرت را در سختی و خوشی با جان و مال خود حمایت کنند تا اطمینان کافی برای رفتن به یثرب حاصل شود .

این کار در موسم حجّ سال بعد (سنه ۶۲۱ مسیحی) بعمل آمد . پس از آنکه در سال گذشته آن دوازده نفر با یکی از مسلمین قریش بعنوان داعی و معلم به یثرب برگشتند در ظرف یکسال دعوت اسلام را در آن شهر نشر نمودند و جمعی کثیر از قبایل عرب مخصوصاً

اوس و خزرج بدین جدید گرویدند و بالخاصه اسلام سعید بن معاذ از رؤسای اوس در آن شهر قوت زیادی بمسلمین بخشید و چون بهار آمد و موسم حج مکه شد بیهانه حج در عداد حجاج یثرب هفتاد نفر از برگزیدگان اوس و خزرج بمکه آمدند و با تمام شرایط کتمان و سرّی نگاهداشتن مطلب باز در تنگه عقبه يك اجتماع سرّی با حضرت رسول کرده و بیعت نموده عهدی دادند که آنحضرت و مهاجرین از مسلمین مکه را مانند عیال و اولاد خود حمایت و از آنها مدافعه کنند. پس حضرت رسول باصحاب خود حکم مهاجرت به یثرب را داد و پی در پی بتدریج در عرض سه ماه (از ذی الحجّه تا آخر صفر) از مکه خارج شده و خود را به یثرب رسانیدند.

کنگاشهای سرّی مسلمین با قبائل یثرب با همه اطمینانی که در کتمان و اخفای آن بعمل میآمد ظاهراً مخفی نماند و مخالفین قریش باصطلاح معروف بحریان امور «بو بردند» و لهذا با آنکه در دو سال اخیر حضرت رسول و مسلمین در مکه از دعوت و تندی بر ضدّ مشرکین و خدایان آنها خود داری کرده و صلح و سکون زندگانی میکردند سختگیری باز شروع شد و مراقبت شدیدی برای منع فرار حضرت کردند و مخصوصاً رؤسای آنها از همعهدی دشمن خود با قبایل خارجی و امکان حمله بمکه یا استقرار در مدینه در خطّ شاهراه تجارتنی آنها با شام وحشت نموده و دیگرانرا ترسانیدند و لهذا در دارالندوه که مرکز مشاوره آنها بود گرد آمده و در این کار رأی زدند و عاقبت بر این عقیده متفق شدند که از هر قبیله یکی بر خاسته و متفقاً بحضرت رسول حمله برده او را بکشند تا خون او بر عهده همه قبایل افتاده و خانواده عبد مناف از خونخواهی عاجز شوند. حضرت رسول از این قرار مطلع شده و شبانه علی بن ابیطالب را در رختخواب خود خوابانیده خود با ابوبکر در نهایت خفا از مکه خارج شدند و در غاری نزدیک مکه پنهان گردیدند تا پس از آنکه در ظرف سه روز مخالفین همه مکه و اطراف را گشته و از یافتن آنها مأیوس شدند آنگاه شتری با يك دلیل پیدا کرده بسوی یثرب رفتند و در اواسط ربیع الاول مقارن ماه اول پائیز از سال ۶۲۲ مسیحی به یثرب که از این تاریخ مدینه الرسول نامیده شد ورود فرمود و همانسال را بعدها در موقع تاسیس تاریخ هجری در زمان عمر سال اول هجرت قرار دادند که مبدأ تاریخ ما و تمام ملل اسلامی است^(۱) در این وقت عمر حضرت رسول از پنجاه سال تجاوز میکرد.

(۱) مبدأ تاریخ هجرت از اول سالی قرار داده شده که در ظرف آن سال حضرت رسول مهاجرت فرمودند یعنی حضرت در ماه ربیع الاول هجرت کردند ولی ابتدای سال اول هجرت برحسب معمول اول محرم همان سال است که مقارن ۱۶ تویز (ژویه) رومی و ۴۶ سرطان (یا ماه اول تابستان) یا ۳۰ تیر ماه هجری شمسی معمول فعلی بوده است.

اسلام در دوره هجوم

از روز ورود حضرت رسول بمدینه دوره ای در تاریخ اسلام شروع میشود که آن را دوره هجوم و فتوحات و سلطنت اسلامی توان نامید. مسلمین تا در مکه بودند به نشر اسلام بمسالمت و تبلیغ مشغول بوده و در حال دفاع و مظلومیت زندگی میکردند ولی عاقبت چون مسلم شد که مشرکین مکه هر قدر هم حقایق و فوائد اسلام را دریابند و سستی و یوچی عقاید و عادات قدیمه خود را از عبادت سنگ و درخت و زنده در گور کردن دختران و خونریزیهای وحشیانه و غیره از روی حقیقت ملتفت شوند باز بواسطه منافع کوتاه نظرانه تجارنی و عایدات حج قبایل عربستان بمکه ازبتخانه خود که دگان کسب آنها شده بود دست برنخواهند داشت مگر بحکم اجبار ناچار مسلمین تغییر رویه دادند. تمدن مسیحی رومی سوریه در شمال و حبشی یمن در جنوب و قبایل کننده و غسان و حیره و حنفاء حجاز که عربستان را از هر سوی احاطه کرده بود و تمدن زرتشتی ایران در عراق و بحرین و عمان و اخیراً در یمن بقدر کافی بصاحب نظران حجاز روشن داشته بود که در قرن هفتم مسیحی پرستش سنگ و کلوخ و درخت و کشت و کشتار همدیگر و محرومی از نظام و حکومت مرتب دیگر دوام نمیتواند داشته باشد لکن مگیاها مثل کوتاه نظران همه ملل عالم امور اقتصادی محدود شخصی و قبیله ای خود را بر اقتصاد عمومی ملت و مملکت و داخل شدن در جرگه ملل متمدنه دنیا ترجیح میدادند و مخصوصاً چون اغلب در دره بی آب و علف خود از ملل دیگر دور و از مذاهب دیگر منقطع بودند تعصب دینی بومی آنان بحد افراط بود. اهل مدینه بر عکس این مگیاها چون از قدیم با یهود از هر سوی معاشر بوده و در میان خود از یهود و صابئین و حنفاء و حتی مجوس داشتند بعقاید مذاهب دیگر آشنا و بدیدن و شنیدن ارباب ادیان دیگر و اقوال آنان خو گرفته بودند و بدینجهت با وجود بت پرستی قبایل عربی آنجا و عبادت منات و العزی تعصب آنها باندازه اهل مکه نبود ضمناً بمرکز تمدن قدیم مانند تیماء و جبر و العلاء و مدین و خاک نبطی ها و هم بسوریه و عراق نزدیکتر بودند و علاوه بر اینها تشکیل حکومتی منظم و امنیت بخش و خاتمه دادن بخولخواهی و خونریزیها و منازعات بی پایان خود نیز آنها را بانتخاب یک رئیس خارجی و تبعیت بار و اتحاد در زیر لوای او راغب میکرد.

حضرت رسول بلافاصله بعد از ورود بمدینه به تنظیم امور داخلی پرداخته و بعضی از

قواعد و سنن شریعت اسلام را اعلان و تأسیس فرمودند پس از آن لشکرهایی از مهاجرین (مسلمین مهاجر از مکه) و انصار (مسلمین مدینه) آراسته بغزوات و فتح اطراف و حمله بقوافل تجارتنی مشرکین مکه و تاخت و تاز اطراف مکه پرداخت. تواریخ اسلام در ده سال توقف حضرت رسول در مدینه یعنی ده سال اول هجرت ۲۷ غزوه (یعنی جنگی که در آن خود پینغمبر سردار لشکر بود) و ۴۸ سرّیه (یعنی اردوئی که بسر داری یکی از مسلمین باطراف فرستاده میشد) ثبت میکنند. شرح تمام این غزوات و سرایا که بعضی مهم و بعضی نسبتاً کم اهمیت بود بسیار مفصل میشود لهذا بذکر مهمّترین آنها اکتفا می‌رود.

در ابتدای امر یهود مدینه و حوالی آن قبل از هجرت رسول بمدینه نسبت
 به پرستش رحمن (اسم خدای یهود عربستان) دعوت کرده و بیت المقدس را قبله خود قرار
 داده است و مسلمین هم روز عاشورا را که دهم تشرین اول یهود و مقارن ورود حضرت
 رسول بحوالی مدینه بود مانند خود یهود روزه می‌گیرند. پس از ورود پینغمبر بمدینه با یهود
 آنجا نیز عهد اتحاد بستند ولی طولی نکشید که یهود ملتفت شدند که آئین اسلام دین جدیدی
 است غیر از دین آنها و آنحضرت مدعی نسخ ادیان سابقه توحیدی نیز هست و از طرف
 دیگر استقرار و انتظام سلطنت اسلامی در مدینه و اتحاد قبایل عرب آن سامان در زیر
 لوای اسلام اهمیت یهود را در آن دیار کمتر و آنها را ضعیف تر می‌ساخت بدین جهت روابط
 بین مسلمین و آنها تیره شد. یهودیها با منافقین مدینه (یعنی مسلمین ظاهری و سست عقیده)
 همدست شده و بنای تمسخر و ایراد گیری بر حضرت رسول گذاشتند و کار بجائی رسید که
 آنحضرت که ابتدا به یهود کمال رعایت و بلاکه احساسات خوب نشان میداد یکباره از آنها مأیوس
 شده و رشته مودت را منقطع ساخت قبله را از بیت المقدس بکعبه و روزه را بماء رمضان
 تبدیل داد مراکز مهمّ یهود در حجاز چنانکه گفته شد در فدک و نخیب و خود مدینه
 بود. در مدینه آنها از وقتیکه قبایل اوس و خزرج آنها را از معموره شهر بیرون کرده
 بودند در اطراف شهر در محلاتی بشکل قلعه ها ساکن بودند و از آنجمله بنو قینقاع که
 غالباً زرگر بودند در یکطرف و بنو نضیر در طرف جنوبی و بنو قریظه که بزرگترین طایفه
 آنها بود در جنوب شرقی شهر سکنی داشتند.

یهود حجاز
 و اسلام

در سال دوم هجرت غزوة بدر بزرگ واقع شد. کاروان تجار مکه از شام بر میگشت و حضرت رسول قشونی از مهاجرین و انصار آراسته در صدد حمله بکاروان بر آمد. ابوسُفیان رئیس قافله مطلع شده خبر بمکه فرستاد و مردم مکه بیاری کاروان شتاب کردند کاروان خود را از خطر رهاییده بسوی مکه رفت ولی جنگجویان مکه در بدر که ایستگاهی نزدیک بساحل دریا در مغرب مدینه بود فرود آمده و آماده جنگ با مسلمین شدند در جنگی که در این نقطه با حضور خود حضرت رسول وقوع یافت فتح کامل نصیب مسلمین شد و این جنگ اولین جنگ عمده و در واقع مهمترین همه غزوات بود و فتح در آن قوت قلب زیاد بمسلمین بخشید.

بعد از بدر با یهودیهای قینقاع منازعه در گرفت. این جماعت زمینی نداشتند و اغلب زرگر بودند پیغمبر بر آنها حمله برد و آنها در سنگرهای خود متحصن و عاقبت بعد از محاصره تسلیم شدند پس آنها را از حجاز اخراج و اموالشان را ضبط و در میان مسلمین تقسیم نمود. در ماه شوال سال سوم هجرت مکیها بخونخواهی کشتگان بدر و انتقام از مسلمین انبوهی جمع کرده و رو بمدینه آوردند پیغمبر نیز با مجاهدین اسلام بیرون رفته و در شمال شهر در دامنه کوه احد فرود آمدند و در جنگی که در آن نقطه شد مسلمین شکست یافته حمزه عموی پیغمبر و جمعی از بزرگان مسلمین کشته شده و خود پیغمبر مجروح گردید ولی مکیها فتح خود را دنبال نکرده و بمکه باز گشتند.

در اوایل سال چهارم هجرت طایفه بنونضیر را که در محله یا قلعه خارجی مدینه در جنوب شهر سکنی داشتند پس از محاصره و اجبار بتسلیم از مدینه اخراج نموده و اموال آنها را مسلمین ضبط نمودند و اغلب آنها به خیبر که مرکز مهم یهود در حجاز بود و در پنج فرسخی شمال مدینه واقع است مهاجرت کردند.

پس از این واقعه جمعی از بنونضیر بمکه رفته و قریش را بچنگ با پیغمبر تشویق و تحریک کردند و از آنجا پیش قبیله بزرگ عرب عطفان در مشرق خیبر در حدود حجاز و نجد آمده آنها را نیز بوعده مک مک قریش و خودشان بچنگ تحریض نمودند و نیز قبایل زیادی از نجد و کنانه و نهامه و غیره بدانها ملحق شدند و از اجتماع همه این قبایل که معروف باحزاب شدند لشکر عظیمی مرگب از ده هزار نفر گرد آمده و در شوال سنه پنجم هجرت

بمدینه حمله آوردند. یهود بنو قریظه که قویترین قبایل یهود مدینه و هنوز در آن شهر مستقر بودند با آنها یار شدند و منافقین مدینه نیز باطناً کارشکنی نموده و مخالفین را تشویق میکردند چون مخالفین باطراف مدینه رسیدند حضرت رسول با اشاره سلمان فارسی از اهل اصفهان یا رامهرمز که در مدینه قبل از هجرت پیغمبر غلام يك یهودی بوده و پس از هجرت مسلمان شده و در حوزه مسلمین داخل گردیده بود حکم داد خندق (۱) در اطراف مدینه کند و سه هزار قشون مسلمین در داخل خندق در حال دفاع ایستادند و محاصره مدینه باین ترتیب قریب یکماه طول کشید و جز بعضی مبارزه های تن بتن جنگی بوقوع نیامد ولی عرصه بر مسلمین بسیار تنگ و کار سخت شد معذالك مهاجرین و انصار پافشاری کرده استوار ایستادند. در این بین از یکطرف حضرت رسول بتدابیر سیاسی میان یهود بنو قریظه و احزاب عرب اختلاف انداخته و آنها را از همدیگر بدگمان کرد و تفرقه در میان آنها راه یافت و از طرف دیگر بواسطه تصادف وقت با اواخر زمستان سرما و باد های سرد تندی روی داد و محاصره کنندگان در صحرای باز و بی مأوی تاب نیاورده پراکنده شدند و هر طایفه بوطن خود برگشت و مسلمین از سختی فوق العاده که از گرسنگی و سرما بآنها روی آورده بود خلاص شدند.

بعد از مراجعت احزاب پیغمبر بواسطه خیانتی که از بنو قریظه سرزده بود همان روز اول بمحل آنها که چنانکه ذکر شد قلعه ای در خارج شهر و در جنوب شرقی مدینه داشتند حمله برد و آن جماعت را قریب یکماه محاصره کرد و عاقبت بشرط واگذار شدن حکم در باره آنها بسعد بن معاذ تسلیم شدند و سعد حکم بقتل همه مردان و ضبط اموال و اسارت عیال و اولاد آنها داد و این حکم اجرا شد.

در سال ششم هجرت حضرت رسول باز بیک عده غزوات و سرایا در اطراف مدینه از شمال و جنوب اقدام کرد و از آن جمله به فدک که یکی از قصبات یهود در شمال مدینه بود دو دومة الجندل که در زیر حکم يك امیر عرب نصرانی از کندیها بود قشون فرستاد. در اواخر آنسال حضرت رسول با عده کثیری از اتباع خود بقصد ادای عمره در ماه ذی القعدة از ماههای حرام بسوی مکه رفت و مگیاها با وجود آنکه محاربه در آماه حرام بود در صدد جلوگیری برآمده

(۱) خندق ظاهراً از کلمه فارسی کنده است که در لغت پهلوی کندک تلفظ میشده و شاید از راه زبان آرامی عبرتی انتقال یافته است. عرب حجاز این تدبیر جنگی را ندیده و نشنیده بودند ولی چون در ایران معمول بود سلمان بآنها یاد داد.

و پس از مذاکرات و کشمکشهای زیاد عاقبت صلحی در حدیبیه نزدیک بمکه بمدت دهسال میان مسلمین و اهل مکه منعقد شد که بموجب آن مرادۀ مسلمین بمکه در ایام حجّ جز در آن سال اجازه داده شد و در این مصالحه بعضی از قبایل عرب به هممهدی مکیها و بعضی دیگر در حمایت مسلمین شناخته شدند.

پس از عودت از حدیبیه بمدینه در اوایل سال هفتم هجرت حضرت رسول به خیبر مرکز مهمّ یهود حجاز در ۲۵ فرسخی مدینه حمله برد و پس از محاصره با اهل آنجا مصالحه کرد و همین کار را نیز با یهود فدک نمود.

در این سال نفوذ و قدرت اسلام بسیار وسعت گرفت و حضرت رسول نه تنها مرتباً از روی نقشه منظمی بتسخیر یا منقاد ساختن یا اقلأ در تحت نفوذ آوردن تمام قطعات شمالی و غربی حجاز تا حدود شام و سواحل دریا کامیاب شد بلکه از طرف مشرق تا بحرین نفوذ و سلطه او امتداد یافت و بهر طرف اردوهای کوچک روانه نموده فتح یا مصالحه میکرد بشرط قبول اطاعت و یا دادن جزیه در مورد اهل کتاب (یهود و نصاری و زردشتیان) در سال قبل (یعنی سال ششم) حضرت رسول نامه های دعوت باسلام بسلاطین ایران و روم و حبشه و امرای غسانی و والیان بحرین و یمنه و عمان و یمن نوشته و هر کدام را با یکی از اصحاب فرستاده بود. در سال هفتم جواب بعضی از آنها رسید و از آنجمله خسرو پرویز که از نامه پیغمبر متغیر شده بود به باذان والی ایرانی یمن نوشت که کسی بمدینه نفرستد تا آن شخص را که ادعای جدید نموده و چنین نامه ای بشاهنشاه نوشته پیش خسرو روانه نماید و نظر بروایات آن دو نفر ایرانی بمدینه آمدند ولی خبر قتل خسرو پرویز آنها را از دنبال کردن مأموریت خویش منصرف ساخت (۱) در اواخر آنسال حضرت رسول بااتباع خود نزدیک بمکه موسم حجّ بمکه رفته و عمره عمل آوردند و در این مسافرت هجرت اسلام بالا گرفته و مردم زیادی داخل دین اسلام شدند.

(۱) بر حسب روایات حضرت از سال ششم هجرت در خیال حمله بحدود ایران و روم افتاده و در همان سال ظاهراً نامه ای بوالی رومی شام فرستاده بود که در راه حامل مراسله معرض غارت شد قصه نامه بخسرو پرویز و حکم خسرو به باذان در اثر آن نامه و اخبار حضرت بقتل پرویز و اسلام باذان و ایرانیان یمن در نتیجه آن ظاهراً بر از اشتباهات تاریخی است چه در وقت نوشته شدن نامه به پرویز آن پادشاه کشته شده بود و بظن قوی خسرو پرویز قبل از وفاتش از ظهور مدعی نبوت در حجاز بواسطه خبر نگارهای خود اطلاع پیدا کرده و بوالی یمن حکم فرستاده بود که از احوال او تحقیق کرده بشاهنشاه خبر بدهد و نیز اسلام ایرانیان یمن مشکل است که قبل از فتح مکه وقوع یافته باشد.

در اوایل سال هشتم کار اسلام بقدری بالا گرفت که توازن میان مکه و مدینه بهم خورده و کم کم بر همه معلوم شد که ستاره اسلام رو باوج است و مخصوصاً اسلام خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بزرگترین سردار تاریخی اسلام و عمرو بن العاص از مدبرین و با کفایت ترین رجال مکه قوت و ابهت مهمی بکار مسلمین داد.

در سال هشتم هجرت پانزده نفر از اتباع حضرت رسول در حدود سوریه مورد حمله اعراب سرحدی شام و ظاهراً غسانیه شده و مقتول شدند و مقارن همان اوقات فرستاده پیغمبر بوالی و سردار رومی بصری در مملکت ماوراء اردن اسیر و مقتول گردید. برای انتقام این توهین و فتح حدود عربستان در جمادی الاولی قشونی مرگب از سه هزار نفر بسرداری پسر خوانده پیغمبر زید بن حارثه بسوی شام فرستاده شد و حضرت رسول فرمان داد که در صورت کشته شدن زید سرداری لشکر با جعفر بن ابی طالب و پس از او هم با عبدالله بن رواحه باشد. این اردو بمحدود شام رسیده و در مؤتَه در انتهای جنوبی بحر میّت بالشکر روم روبرو جنگی سخت در میان آنها واقع شد. در این جنگ سرداران لشکر همه کشته شدند و خالد بن ولید بزحمت زیاد بقیّه قشون را عقب نشانده و عودت داد.

در صلح حدیبیه قبایل بکر در حمایت مکیها و قبایل خزاعه در حمایت مسلمین قرار داده شده بود. در شعبان سنه هشتم هجرت جمعی از قبیله بکر بعضی از خزاعیه متعرض شده و با آنها جنگ و بعضی از قریش باطناً به بکریها مدد کردند. خزاعیه شکایت بمدینه بردند و حضرت رسول این فقره را نقض عهد شمرده مصمم حمله بمکه شد و اگر چه قریش مکه ملتفت خطر شده و ابوسفیان را بشتاب برای عذر خواهی و تجدید عهد مصالحه بمدینه فرستادند اما این کار سودی نبخشید و پس از عودت ابوسفیان حضرت رسول با لشکری بزرگ از مسلمین بدون افشای مقصد بحوالی مکه رسید و چون بزرگان مکه ملتفت شدند که کار از کار گذشته و خود را از هر نوع مقابله عاجز دیدند یکایک بیرون رفته و تسلیم شدند و ایمان آوردند و بدین طریق شهر مکه نیز تسلیم شد و حضرت رسول بدون هیچ نوع سختگیری و انتقام جوئی وارد شده با مردم آنجا برفق رفتار فرمودند ولی بنهای کعبه را سرنگون ساخته و بت پرستی را برانداخت پس از اقامت دو هفته در مکه خبر رسید که قبایل بزرگ عرب هوازن و ققیف گرد آمده و قصد حمله به پیغمبر دارند بیست هزار نفر از جنگجویان قبایل مزبور

در نزدیکی طائف اجماع کرده بودند. حضرت رسول در شوال از مکه حرکت فرموده و بمقابله با آنها روان شد. در حنین که دره‌ای بود میان طائف و مکه در یک منزلی مکه از جهت مشرق جنگ واقع شد و نزدیک بود مخالفین غلبه کنند ولی حضرت رسول و غلی بن ابیطالب یا فشاری نموده و عاقبت جنگ را بفتح مسلمین خاتمه دادند و غنایم بیشمارى بدست مسلمین افتاد و حضرت رسول قسمت بزرگ آنرا بتازه مسلمانان قریش برای تألیف قلوب آنها داده و از آنجا رو بطائف آورد. اهل طائف که غالباً از ثقیف بودند در شهر خود که برخلاف بلاد دیگر حجاز قلعه و برج و بارو داشت متحصن شدند و قشون اسلام نزدیک بیگمراه آنها را محاصره کرد. در این محاصره بار اول بود که آلات آتشبار و سنگ انداز که رومیها استعمال میکردند از طرفین بکار رفت. چون محاصره طول کشید و شهر مستحکم بود حضرت رسول با لشکر اسلام برگشت و فتح آنجا را موکول ببعد کرد و در رمضان سال آینده (سال نهم هجرت) خود مردم طائف بمدینه آمده و اسلام قبول کردند و هم در این سال پیغمبر اکرم کس بعمان فرستاد و از ایرانیان شهر نشین و زردشتی جزیه و از اعراب آزد اطراف شهرها صدقات جمع کرد. در یمن هم اسلام انتشار یافت و چه اقیال (امرای بومی) یمن و چه ایرانیان آنجا منقاد شدند. جزیه گرفتن از زردشتیان (مجوس) بحرین و عمان و یمن باعث قدری گفتگو در میان مسلمین شد و بعضی اینکار را با اصول اسلام که تا آنوقت بآنها تعلیم میشد مخالف دانسته و گفتند چگونه پیغمبر از مجوس جزیه میگیرد در صورتیکه اهل کتاب فقط یهود و نصاری هستند باین جهت این آیه نازل شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا هْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱) یعنی ای آنانکه ایمان آورده‌اید شما بخود بپردازید و قتیکه شما هدایت یافتید اگر کسی گمراه شود بشما زیانی نمیرسد بازگشت همه شما بسوی خدا است و او شما را از آنچه میکردید آگاه خواهد کرد. این فقره سابقه‌ای شد برای اینکه زردشتیها را از اهل کتاب شمردند و یا معامله اهل کتاب را بآنها کردند و قتیکه عمر بن الخطاب در طریق معامله با زردشتیان ایران قدری تردید داشت عبد الرحمن بن عوف از جای برجسته و گفت من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود با مجوس نیز همان معامله کنید که با اهل کتاب میکنید باوجود این شکی نیست که در نظر مسلمین اوایل اسلام از سه ملت

(۱) قرآن سوره ه (مائده) آیه ۱۰۴.

نصاری و یهود و مجوس مسیحیان کمتر مورد خصومت بودند تا دیگران و مخصوصاً در جنگهای ایران و روم سوره روم شاهد آنست که تمایل ب روم بیشتر بوده است. نسبت به پیروان کیش صابئه که در قرآن ذکر آنها مکرر آمده است (صابئین) و مقصود از آن پیروان مذهب قدیم بابلی و ستاره پرستی بود که ظاهراً در آزمان در عراق بسیار بودند و شاید در بلاد عربستان نیز جسته جسته متوطن بودند و هم اکنون در عراق باسم مُغْتَسِلَه و ماندایی ها هستند نیز چون مایه خطری نبودند ابراز خصومت مخصوصی دیده نمیشود.

در سال نهم هجرت کار اسلام در تمام جزیره العرب بالا گرفت. فتح مکه و استقامت مسلمانین و مغلوب نشدن قطعی آنها نفوذ و قدرت و ابهت دولت جدید عربی و دین تازه را در همه طرف مورد توجه نموده و آوازه فتوحات و اصلاحات حضرت رسول در هر سوی پیچید و مردمان نامی عرب از همه جا برای قبول اسلام میآمدند و قبایل اطراف هیئت هائی برای دخول در تبعیت میفرستادند و در نتیجه نواحی عربستان تا حدود دریای عمان و خلیج فارس در زیر اقتدار حکومت مدینه درآمد.

چیزیکه حالا لازم بود شکستن نفوذ روم و استرداد هیمنت و عظمت اسلام در انظار اهالی شمال غربی عربستان بود که شکست مؤته آن را ضعیف ساخته بود پس برای انتقام وقعه مؤته از رومی ها حضرت رسول در تابستان آن سال (ماه ربیع الاول و ربیع الثانی) لشکری مرگب از سی هزار مرد و ده هزار اسب آراسته و مخصوصاً وقتی که از تجار سوریه که بیازار مدینه مال التجاره خود را از روغن و آرد میآوردند شنیده شد که قبایل عرب در حدود شمالی عربستان در مملکت غسانیان که تابع روم بودند در جنبش هستند و خود قیصر هرقل در حص اردوی بزرگی ترتیب میدهد و قصد عربستان را دارد اردوی اسلام بسوی جدود شام ب حرکت آمد حضرت تا تبوک در حدود شام و قریب ۳۷ فرسخ دور از مدینه رسیده و اهالی بلاد جنوبی بلقاء (یعنی مغرب فلسطین و نهر اردن) و همچنین ایله بندر ساحل دریای سرخ (حالا عقبه) و یهودیهای اراضی جنوب عقبه را بزیر تبعیت در آورد و نیز قشونی برای تسخیر دومه الجندل (که ظاهراً بواسطه شکست مؤته از اطاعت خارج شده بود) فرستاده و امیر مسیحی آنجا را که از کننده بود گرفتار ساختند و هم درین سال حضرت علی با قشونی بحکم پیغمبر بنجد رفته قبیله طی را مغلوب و مقهور ساخت.

در سال دهم هجرت باز دائره نفوذ و تسلط اسلام وسعت گرفت و از هر سوی عربستان